

ابوالطیب الممتنبی و فاسفد او

بمناسبت هزارمین سال وفات شاعر

بقلم آقای مصطفی طباطبائی

جشنهای هزار ساله فردوسی در ایران و سایر ممالک دنیا در حقیقت آغاز یک نهضت فکری و انقلاب ادبی در سراسر مشرق زمین بود چنانکه از سال گذشته باینطرف انجمنهای علمی و ادبی ممالک اسلامی عربی در مصر، فلسطین و عراق بمناسبت هزارمین سال وفات شاعر نامدار عرب **ابوالطیب الممتنبی** مجالسی برپا کردند و اخیراً نیز هفته مهرگان شاعر با حضور عده زیادی از دانشمندان، شعرا، رجال سیاسی و نمایندگان ممالک اسلامی و مستشرقین اروپائی در دمشق برگزار شده و نگارنده که افتخار حضور در جلسات مزبور را داشت لازم دانست بطور اختصار مقام ادبی و عقاید فلسفی شاعر را مورد بحث و مطالعه قرار دهد، و نیز در نظر است که سال آینده مراسم جشن هزارمین سال تولد شاعر و نقوی معروف عرب **جاحظ** در اقطار مختلفه ممالک عربی برپا گردد.

بلی! همانطوریکه امروزه در اروپا انجمنهای ادبی زیادی بنام راسین، کورنی، مولیر، هوگو و فولور تاسیس یافته و نام آن بزرگان و دانشمندان را تکریم مینمایند، اهالی شرق نیز بفکر حق شناسی و سپاسگزاری از نیاکان و مفاخر ملی خود افتاده و وظیفه مشترک بزرگی را میخواهند بانجام برسانند.

وما الدهر الا من رواة قصائدی اذا قلت شعراً اصبح الدهر منشداً

احمد بن الحسن الممتنبی در اوایل قرن چهارم هجری در کوفه (عراق) بدنیا آمده و بطوریکه مشهور است در آغاز جوانی شغل پدر را داشته یعنی سقائی میکرد و لی کمی بعد از کار خود دست کشیده و بشام سفر نموده چنانکه یکی از شعرای عرب او را هجو کرده و درباره اش چنین گفته است:

ای فضل لتاعر بطلب الفضل من الناس بكرة و عشياً

عاش حینا بیسبغ فی الکوفه الما و حینما بیسبغ ماء المعبیا

برخی از مورخین دیگر میگویند که شاعر وابستگی بیکی از خاندانهای نجیب جعفیة و حمدانیة داشته و شکفتن تر از همه آنکه نبوتی را که جمعی معتقدند شاعر ادعا

نموده و برای آن بزندان رفته و شکنجه دیده و نام وی نیز از آن اشتقاق یافته اصولاً بی اساس است بلکه پیامبری شاعر را نبوت ادبی میدانند چنانکه خود گفته است: « انا اول من تنبأ بالشعر ».

سوانح عمری‌المتنبی و مسافرت‌های زیاد وی در پی او بممالک شرقی و تقرب وی بدربار امراء و شاهزادگان از قبیل سیف‌الدوله، عضدالدوله، کافورالاکشیدی خدیو مصر و ابن‌العمید و زیر رکن‌الدوله مبحثی جداگانه و فعلاً از موضوع این مقاله خارج است. ولی هر گاه چکام‌های‌المتنبی را از ترانه‌های شعری، آهنگ‌های دلپذیر و زیبایی‌الفاظش جدا سازیم و اندکی باسرار نهانی و رموز معنوی آن پی برده و مو شکافی کنیم می‌بینیم تمامی آن قصاید انباشته از يك مشت افکار، نظریات و آراء پراکنده‌ایست که میتوان گاهی بافلاطون و زمانی بارسطو و فارابی و سایر فلاسفه یونان و عرب نسبت داد. بلکه برخی از ادبای معاصر بین حکم و امثال‌المتنبی و اخلاق ارسطو مشابهت زیادی قائل شده و دیگران رشته اتصال محکمی بین او و نیچه و داروین فرض نموده‌اند، ولی این مقایسه چندان از روی انتقاد تحلیلی و قواعد استقرار علمی نبوده و بایستی افکار شاعر را بیشتر تحت کنج‌کاوی قرار داد.

المتنبی نظیر کندی، فارابی و ابن‌سینا و سایر فلاسفه معروف فلسفه‌ای مخصوص بخود نیاورده و در دیوانش قصیده‌ای از پیدایش خلقت و حقیقت وجود دیده نشده و مانند ابوالعلاء المعری نیز در پرهیزکاری و گوشه نشینی شعری نسروده ولی همانطوریکه گفتیم از حکم و امثال او گاهی بار سطو و بوسوئه و پاسگال و زمانی بفلاسه دیگری می‌بریم.

این شاعر گرانمایه مانند (زهیر بن ابی سلمی) و (ابوالعتاهیه) از فلسفه یونان اقتباس ننموده و سر تبوغ و بزرگی او را از حدسیات، الهام، عاطفه پاک و مخصوصاً از آزمایش‌های زیاد و کشمکش‌های او در میدان زندگی بایستی جستجو نمود چنانکه خود گفته است:

ليت الحوادث باعنتى الذى اخذت منى بحملى الذى اعطت وتجربتى

از طرف دیگر اقامت در کوفه و نزدیکی او با قرامطه و اسماعیله در افکار فلسفی شاعر بسیار تاثیر نموده چنانکه مستشرق فرانسوی پرفسور «ماسین یون» میگوید پدر المتنبی متمایل بامامیه و جد‌اش از قبیله شعوبیه بود‌ماست، و از راه تحلیل و انتقاد



تصویر ابو الطیب المتنبی

برخی از اشعار و تفسیر بعضی رموز و الفاظش مانند (قدس الله روحه) و استعمال لفظ فلك و آفتاب بدون هلال که از رموز و اصطلاحات باطنیه است میتوان اورا باطنیه نامید و بنا بر این مذهب قرامطه در افکار و آراء فلسفی شاعر تأثیر زیادی داشته است.

المتنبی نظیر خیام، ابوالعلاء و شوینهاور نسبت بدنیا بدین بوده و عقیده اش این است که بدی همواره بر نیکی چیره شده و زندگی آمیخته برنج و محنت و خالی از شادی و مسرت است و چه بسا يك فاجعه (درام) بارها در نمايشگاه وجود بمعرض نمايش گذاشته میشود، چنانکه خود او یکی از درامهای حزن انگیز و رقت آور زندگی را نمايش داده و از روز نخستین تادم و افسین زندگی همواره دو چار ناکامی و بدبختی بوده و هر وقت خویشترن را برای نبرد با روزگار آماده میساخت رشته آرزوهایش از هم متلاشی میگشت:

ما كل ما يمني المرء بذكره تجرى الرياح بما لا تشتهي السفن
وی معتقد است که زندگی آهسته آهسته در پرده تاریک گذشته فرو رفته و کوئی حیاة مرگ تدریجی و زمانه خوابگاه ابدی است که سر انجام تمام آرزوهای بهر در آن بیخاک خواهد رفت.

ولایدیم سرور ماسررت به ولایرد عليك الفات الحزن
چنانکه خیام گفته :

دنيا بمراد رانده گیر آخر چه وین نامه عمر خوانده گیر آخر چه ؟
گیرم که بکام دل بماندی صد سال صد سال دگر بمانده گیر آخر چه ؟
آری! زمان حاضر بیوسته بگذشته و کم کم بسوی نیستی رهسپار میگردد و از این جهت بایستی نظیر « اپیکور » و خیام تا میتوان از خوشیها و مسرات زندگی کام دل گرفت چه دیگر ما را بگذشته دست رسی نخواهد بود :

خدماتراه ودع شیئا سمعت به فی طلعة البدر ما یغنیك عن زحل
خیام گفته :

شادی مطلب که حاصل عمر دمی است هر ذره زخاک کیشبادی و جمی است
احوال جهان و عمر فانی و وجود خوابی و خیالی و فریبی و دمی است
از طرفی دیگر آینده از گذشته تاریک تر و وجودش از حال حاضر بی ثبات

ترست و بنا بر این زندگی حلقه اتصال بین حال و گذشته و آینده است، بایستی از نعمتها و خوشیهای روزگار بر خوردار گشت.

در باره انسان معتقد است که اعتماد بهیچ کس نشاید و بدوستی و صمیمیت و یگانگی بشرنمیتوان پشت گرمی داشت:

عوی الذئب فاستانت بالذئب اذعوی
شاعر فارسی گفته:

زیاران آنقدر بد دیده‌ام کر یار می‌ترسم غم خود را بیکسو هشته از غم خوار می‌ترسم
بعقیده المتنبی قهر و غلبه در نهاد انسان بوده و نبایستی هیچگاه شکوه و شکایت گریه و زاری را شعار خود قرار داده سر تسلیم در برابر حوادث فرود آورد و الا بحکم تمازج و بقا و بقای اصلح از میان خواهد رفت، زندگی نبرد همیشگی است و هیچگونه آسایش و راحتی، عدل و شفقتی در آن متصور نیست و از این جهت است که شاعر همواره دنبال قدرت و قوت، بزرگی و عظمت بوده و همینکه بآرزوهای خود دست‌رسی نیافته بعالم بشریت دشنام و ناسزا میداده. المتنبی معتقد است که پایه اخلاق عالیه و ملکات فاضله بلکه تمام افتخارات و بزرگیها بر روی قوت و نیرومندی است و از این حیث با فارابی که او هم در دربار سیف‌الدوله بوده اختلاف عقیده داشته است

زیرا معلم نانی در پی زندگانی اخلاقی و پرورش فضایل انسانی بود و مانند افلاطون آرزو میکرد روزی مدینه فاضله (اوتوبی) حکمفرما شود تا موجبات خوشبختی و سعادت بشر بخوبی فراهم گردد. در نظر فارابی انسان سعادت‌مند انسان فاضل است و سعادت و نیک بختی این دنیا وابسته بسعادت دنیای دیگری است در صورتیکه المتنبی سعادت را امری خیالی و موهوم می‌پندارد.

بطور خلاصه المتنبی شاعر است بدبین، خواهان عظمت و بزرگی و دارای اعتماد بنفس و فلسفه اش عبارت است از: ناکامی در زندگی، میل شهوت رانی، بدبینی ولی در عین حال شهرت طلبی، وی فیلسوف ثابت عقیده‌ای نبوده بلکه شاعر است سرگشته که در ظلمات حیات نغمه سرائی میکند و نظیر بسیاری از شعرا با احکام عقل و قواعد قیاس عقیده نداشته و در تحت تاثیر عوامل خارجی هر لحظه بشکل مخصوصی خود آرائی مینموده است: